

دیپلماسی فرهنگی و نقش انجمن‌های دوستی در روابط بین‌الملل

حبیب اله ابوالحسن شیرازی^۱

دانشیار گروه روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت ۹۶/۴/۱۶ - تاریخ تصویب ۹۶/۶/۱۵)

چکیده

نقش آفرینی تشکلهای غیردولتی درحقیقت تبلور حضور رسمی و سازمان یافته مردم یک کشور در روابط خارجی و روند تعاملی جامعه جهانی تلقی می‌شوند؛ از این رو انجمن‌های دوستی یکی از بازیگران مؤثر حوزه دیپلماسی عمومی به شمار می‌روند. تحولات دهه‌های اخیر در عرصه بین‌الملل نشانگر این واقعیت است که نقش انجمن‌های دوستی و نهادهای مردمی و تشکلهای غیر رسمی در معادلات جهانی رو به گسترش و به موازات آن، نقش دولت‌ها در این ارتباط رو به کاستن است. از آنجائی که انجمن‌ها در دو عرصه کلیدی یعنی روابط میان‌ملت‌ها و محیط بین‌المللی ایفای نقش می‌نمایند حوزه فعالیت و کنشگری آنها بسیار گسترده و وسیع ارزیابی می‌شود.

امروزه پیروی صرف از شیوه‌های کلاسیک به هیچ وجه پاسخگوی نیازهای دیپلماسی نوین نیست. افزایش توان دستیابی به حجم وسیع اطلاعات و سرعت انتقال آن‌ها به مخاطبان در اقصی نقاط جهان، مدیریت سیاست خارجی توسط دولت‌ها را به چالش کشیده است. مدل‌های سنتی سلسله مراتبی در سایه تکنولوژی ارتباطات، به طور ناخواسته نقش خود را به شبکه‌های پیچیده و بدون کنترل مرکزی سپرده و دیپلماسی در یک مکانیسم درهم تنیده دولت، رسانه‌ها، افکار عمومی قابل تفسیر است. از سوی دیگر بدون شک، مدت‌ها است که دوران سیطره و یکه تازی قدرت سخت سپری شده و در جهان مدرن و پسامدرن، آنچه بیش از هر عامل دیگر، جهت و روند امور را در روابط میان دولت‌ها و به خصوص ملت‌ها تعیین می‌کند قدرت اندیشه، گفتگو، قلم، درک متقابل، و ارتباطات انسانی است.

نیل به مقاصد سیاسی، امنیتی و اقتصادی، همواره از مهم‌ترین اهداف کشورها در تدوین و اعمال سیاست خارجی‌شان بوده است. برای تحصیل این مقاصد، کشورها عمدتاً و به طور سنتی نوعی دیپلماسی مبتنی بر رویکردها و ابزارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی را در پیش می‌گیرند؛ با این همه، در سالهای اولیه هزاره سوم، رویکردهای نسبتاً جدیدی در دیپلماسی مطرح شده که توجه افزون‌تر و تأکید بیشتر بر راهکارها و ابزارهای فرهنگی را به مسئولان و طراحان سیاست خارجی توصیه می‌نماید. این مقاله بر آن است تا ضمن تبیین دیپلماسی فرهنگی به نقش انجمن‌های دوستی در روابط بین‌الملل و تأثیرگذاری عوامل فرهنگی بر دیپلماسی و چگونگی استفاده مؤثر از «قدرت نرم» در پیشبرد دیپلماسی کشورها را مورد بررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: دیپلماسی فرهنگی، انجمن‌های دوستی، روابط بین‌الملل.

Email: habib_shirazi@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۹۶، صص ۹-۳۸.

مقدمه

در دوره عصر روابط فرهنگی، گشودن عرصه‌های جدید در روابط فرهنگی بین‌ملت‌ها و رویکرد به شیوه‌ها و ابتکارات بدیع از اهمیت خاصی برخوردار شده‌اند. شکل‌گیری دیپلماسی فرهنگی در تداوم این جریان قرار دارد و سبب شده تا از آن به عنوان ابزاری کارآمد و قدرت‌آفرین در صحنه معادلات جهانی بهره گرفته شود و موجبات ارتقاء و توسعه سطح روابط بین‌دولت‌ها و رشد تفاهم ملت‌ها و تقویت پیوندهای منطقه‌ای و جهانی فراهم گردد. چنان‌که دیپلماسی فرهنگی امروزه اهمیت بسزایی در تأمین منافع بلند مدت و امنیت ملی هر کشور داشته و سبب بهبود وجهه ملی، تأثیر و نفوذ در افکار عمومی و گسترش مبادلات و ارتباطات فرهنگی در کشورها شده است.

از سوی دیگر، دیپلماسی فرهنگی در تقویت جایگاه جهانی، قدرت ملی و کاهش تهدیدات امنیتی هر کشور نقش تعیین‌کننده‌ای یافته است. از این رو ایجاد رابطه با انجمن‌های دوستی، نهادهای غیردولتی، شبکه‌ها و بازیگران جامعه مدنی در کشورهای دیگر و نقش‌آفرینی آن‌ها در دیپلماسی فرهنگی به عنوان جریان‌های تحلیل‌گر و موجد قدرت نرم فرهنگی برای نفوذ و تأثیرگذاری بیشتر، از راهبردهای سرنوشت‌ساز در عرصه روابط بین‌المللی می‌باشد.

سه ویژگی داوطلبانه بودن، غیرانتفاعی بودن و غیرسیاسی بودن موجب شده تا این انجمن‌ها و سازمان‌ها با خودجوشی، مشارکت‌پذیری، قانون‌مندی و مسئولیت‌پذیری در حوزه روابط فرهنگی بین‌المللی حضور یافته و با قابلیت انعطاف بیشتر برای عملیاتی ساختن اهداف خویش، کاهش آسیب‌پذیری، نفوذ آسان‌تر در جامعه هدف، اثرگذاری مطلوب و شایسته‌تری را پدید آورند.

بدین ترتیب، ظهور و بروز انجمن‌های دوستی و نهادهای غیردولتی، صحنه روابط جهانی و بین‌المللی را با تحول روبرو ساخت. این نهادها هم‌اکنون به عناصر گریزناپذیر حیات جمعی انسان‌ها در جوامع داخلی و جامعه جهانی تبدیل شده‌اند؛ به‌ویژه آن‌که فعالیت

فرهنگی چنین نهادهایی، می‌توانند امکانات، فرصت‌ها و ظرفیت‌های بسیاری در اختیار نهادها و تصمیم‌گیران روابط فرهنگی بگذارند، تا بدین وسیله امکان ایجاد تحول در روابط فرهنگی برای دستیابی به آرمان‌های متعالی و ارزش‌های دینی و انسانی از گذر خلق ابزارها و شیوه‌های نوین حاصل آید. لذا در شرایط جدید حاکم بر مناسبات جهانی در گستره فرهنگ، انجمن‌های دوستی به عنوان نمادی از سازمان‌های غیر دولتی و تبلوری از علاقه‌مندی گروه‌های انسانی به سرنوشت مشترک بشریت ایفای نقش خواهند نمود.

سوال اصلی مقاله آن است که جایگاه و نقش عمده انجمن‌های دوستی در توسعه دیپلماسی فرهنگی و روابط بین‌الملل چیست؟ فرضیه بدین ترتیب مطرح می‌گردد که نقش عمده انجمن‌های دوستی، شناخت سیاست‌های فرهنگی کشورهای مبدأ و مقصد، کسب وجهه بین‌المللی در میان اقوام و ملت‌ها و اثرگذاری بر رفتار آن‌ها و ایجاد نهادهای علمی، فرهنگی جدید به منظور برقراری روابط پایدارتر در بین جوامع مختلف می‌باشد.

مبانی نظری: دیپلماسی فرهنگی

اگر دیپلماسی را «فن مدیریت تعامل با جهان خارج» توسط دولت‌ها بدانیم، ابزارها و سازوکارهای متعددی برای اعمال این مدیریت می‌توان به کار گرفت. از آنجا که ملاحظات «سیاسی»، «اقتصادی» و «امنیتی» به طور سنتی سه حوزه بنیادین در مباحث سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد؛ لذا در عرف نظام بین‌الملل، سیاست خارجی کشورها با هدف تأمین منافع ملی کشور در سه حوزه پیش‌گفته طراحی و با سازوکارها و ابزارهایی از همین سه جنس عملیاتی و اجرایی می‌شود. با این همه، به باور بسیاری از صاحب‌نظران علم روابط بین‌الملل، «فرهنگ و مؤلفه‌های فرهنگی» رکن چهارم سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد که در بسیاری از مواقع لایه‌های زیرین سه حوزه دیگر نیز از آن منبعث می‌گردد.

اینکه آیا طراحی یک دیپلماسی فعال و پیشبرد موفقیت‌آمیز آن تا چه حد به خاستگاه فرهنگی آن بستگی دارد و یا اینکه یک فرهنگ کهن، پرمحتوا و مولد تا چه میزان می‌تواند

زمینه‌ساز نهادینه کردن سازوکارهای لازم برای طراحی یک دیپلماسی پویا و نیز پرورش دیپلمات‌های متبحر باشد، سؤالاتی مهم در این حوزه به شمار می‌روند.

فرانک نینکوویچ، دیپلماسی فرهنگی را تلاش برای ارتقای سطح ارتباطات و تعامل میان ملل جهان با هدف طراحی و بنیاد نهادن تفاهم‌نامه‌ها و توافقاتی بر اساس ارزش‌های مشترک می‌داند (Ninkovich, 1996, 3). این در حالی است که بنا به تعریف گیفورد مالون، دیپلماسی فرهنگی عبارت است از معماری یک بزرگراه دوطرفه به منظور ایجاد کانال‌هایی برای معرفی تصویر واقعی و ارزش‌های یک ملت و در عین حال، تلاش برای دریافت درست تصاویر واقعی از سایر ملتها و فهم ارزشهای آنها (Malone, 1988, 12) و سرانجام، در تعریف میلتون کامینگز، دیپلماسی فرهنگی عبارت است از مبادله ایده‌ها، اطلاعات، هنر، نحوه زندگی، نظام ارزشی، سنتها و اعتقادات به منظور دستیابی به مفاهیم مشترک و تقویت تفاهم متقابل میان ملتها و کشورها (Cummings, 2003, 1).

سیدرضا صالحی امیری و سعید محمدی اعتقاد دارند که منظور از دیپلماسی فرهنگی، تلاش برای درک، آگاهی، مشارکت و تأثیر بر افکار عمومی نهادها، سازمان‌ها و دولت‌های سایر کشورهاست. در این فرایند، فرهنگ یک ملت به جهان بیرون عرضه می‌شود و خصوصیات خاص فرهنگی ملت‌ها در سطوح دوجانبه و چندجانبه تبادل می‌یابند؛ بنابراین یکی از حساس‌ترین مسائل مدیریت استراتژیک فرهنگی مکانیسم، به کارگیری ابزار و ظرفیت‌های فرهنگی برای تأثیر بر افکار عمومی و دولت‌های سایر کشورها می‌باشد.

عرصه دیپلماسی عمومی فرهنگی باعث می‌شود که فرهنگ و اندیشه فرهنگی نظام، که در عرصه‌های مختلف نظری، سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و الگوهای رفتاری دولت جلوه‌گر است، به افکار عمومی جهانیان منعکس و جایگاه و منزلت واقعی خود را در نظام بین‌المللی پیدا کند. در غیر این صورت با تصویر ناصحیح، عرصه به نفع تبیین‌های ناصحیح و گاه ناشایست از نظام فرهنگی تغییر یافته و زمینه را برای شکل‌گیری نوع اجماع و توافق جهانی علیه فرهنگ و تمدن غنی کشور فراهم می‌آورد.

به دلیل پایداری و اثربخشی بلندمدت دیپلماسی فرهنگی، درک حساسیت، سرمایه‌گذاری و سیاست‌گذاری در این حوزه برای متولیان امر بسیار ضروری به نظر می‌رسد. مهم‌ترین الزامات این حوزه، آموزش و تربیت نیروی انسانی کارآمد و آشنا به مبانی و تحولات فرهنگی و مسلط به اصول و زبان گفت‌وگو در نظام جهانی است (صالحی امیری و محمدی، ۱۳۹۵، ۱۴).

با برداشتی تطبیقی از وجوه مشترک این تعاریف می‌توان چنین نتیجه گرفت که دیپلماسی فرهنگی روایت داستان یک تمدن برای صاحبان سایر تمدن‌ها با استفاده از ابزارهایی از جنس همان تمدن است. به عبارت دیگر، دیپلماسی فرهنگی آن گاه معنا و مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کند که کشوری برای انتقال غنای نهفته در فرهنگ و تمدن خود با استفاده از سازوکارها و ابزارهایی از همان جنس به معرفی و انتقال آن به سایر ملل می‌پردازد و آن را در سیاست خارجی خود لحاظ می‌کند.

اهداف و مبانی دیپلماسی فرهنگی عبارتند از:

۱. کسب وجهه بین‌المللی در میان اقوام و ملت‌ها و اثرگذاری بر رفتار آنها.
۲. ایجاد نهادهای علمی، فرهنگی جدید به منظور برقراری روابط پایدارتر در بین جوامع مختلف.
۳. فهم دقیق اصول موجود در فرهنگ سایر ملت‌ها و کنکاش در ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی دیگر جوامع با هدف ارتقاء درک متقابل میان ملت‌ها.
۴. شناخت سیاست‌های فرهنگی کشور مبدأ.
۵. شناخت سیاست‌های فرهنگی کشور مقصد.
۶. شناخت فرهنگ به عنوان قدرت نرم (حقیقی، ۱۳۸۶، ۷۷-۷۶).

دیپلماسی فرهنگی و مفهوم قدرت نرم

به باور بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، دیپلماسی فرهنگی نمونه آشکار اعمال قدرت نرم است که به کشورها این امکان و توان را می‌دهد که در طرف مقابل نفوذ کنند و

او را از طریق عناصری چون فرهنگ، ارزش و ایده‌ها ترغیب به همکاری کنند. از دیدگاه ژوزف نای، که یکی از مطرح‌ترین صاحب‌نظران این حوزه است، یک چنین رویکردی در تعارض کامل با قدرت سخت قرار دارد که در آن تسخیر کردن از طریق «نیروی نظامی و قوه قهریه» حرف اول را می‌زند. وی معتقد است که قدرت نرم عبارت است از «توانایی یک دولت در رسیدن به اهداف مطلوب از طریق ایجاد جذب و کشش و نه با استفاده از قوه قهریه و زور». او اعمال قدرت نرم را از طرقی همچون بسط و گسترش روابط با متحدان و تعاملات فرهنگی میسر می‌داند. از دیدگاه وی یک چنین سیاستی سرانجام، منجر به محبوبیت دولت‌ها نزد افکار عمومی کشور مقصد می‌شود و نیز کسب حیثیت و اعتبار و وجهه بین‌المللی برای دولت‌ها را در بر دارد (Nye, 2003, 15).

به طور کلی، آن چه از محتوای کلمات متفکران و اندیشمندان در توضیح واژه قدرت نرم، بر می‌آید این است که قدرت نرم، محصول و برآیند تصویرسازی مثبت، ارائه چهره موجه از خود، کسب اعتبار در افکار عمومی داخلی و جهانی، قدرت تأثیرگذاری غیر مستقیم توأم با رضایت بر دیگران و... می‌باشد. به طوری که امروزه، این قرائت از قدرت در مقابل قدرت سخت، قدرت نظامی و تسلیحاتی که به نحوی توأم با اجبار و خشونت‌های فیزیکی است به کار می‌رود. لذا قدرت نرم، توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران است و جنس آن از نوع اقتناع است؛ در حالی که چهره زمخت و سخت قدرت از نوع وادار و اجبار کردن است. نای در کتاب «کاربرد قدرت نرم» بر این عقیده است که قدرت نرم، توجه ویژه‌ای به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر از طریق ایجاد جاذبه است و نیز زمانی، یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند (اطلاعات و دانایی) را به منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف به کار گیرد و اختلافات را به گونه‌ای ترسیم کند که از آنها امتیاز گیرد (نای، ۱۳۸۲، ۱۰).

همچنین قدرت نرم، مباحث عقلانی و ارزش‌های عمومی را شامل می‌شود و هدف آن، افکار عمومی خارج و سپس داخل است. از این رو می‌توان گفت که قدرت نرم، رفتار توأم با جذابیت قابل رؤیت، اما غیر محسوس است. چه در قدرت نرم و یا قدرت فرهنگی، بر روی

ذهنیت‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود و از جذابیت برای ایجاد اشتراک بین ارزش‌ها و همه خواست‌ها سود می‌جوید. از این چشم‌انداز، قدرت نرم به آن دسته از قابلیت‌ها و توانایی‌ها گفته می‌شود که با به کارگیری ابزارهایی چون فرهنگ آرمان و یا ارزش‌های اخلاقی، به صورت غیر مستقیم بر منابع یا رفتارهای دیگر کشورها اثر می‌گذارد. بنابراین به نظر نای، «قدرت نرم (قدرت فرهنگی) زمانی اعمال می‌شود که یک کشور، سایر کشورها را وا دارد چیزی را بخواهند که خود می‌خواهد». توانایی تأثیرگذاری به آن چه دیگر کشورها می‌خواهند، با منابع نامحسوس مثل فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها ارتباط دارد (شیلر، ۱۳۷۷، ۱۰۰).

برخی از عواملی که تولید کننده و یا تقویت کننده قدرت نرم هستند عبارتند از: ترویج زبان و ادبیات، تبلیغ آرمان‌ها و ارزش‌های متعالی، موقعیت ایدئولوژیکی، ارتباط دیپلماتیک مناسب و گسترده، مناسبات و مبادلات فرهنگی، ارائه تصویر مطلوب از خود، بهره‌گیری مناسب از اطلاعات و فرهنگ در راستای مقاصد دیپلماتیک، طراحی و اتخاذ استراتژی‌ها و سیاست‌های مقبول، زدودن ذهنیت‌های تاریخی منفی، کسب جایگاه علمی پیشرفته و فن‌آوری‌های تکنولوژیکی، توان‌مندی اقتصادی بالا، قدرت شکل‌دهی و کنترل افکار عمومی، قدرت نفوذ در باورها و نگرش‌ها، برخورداری از شبکه‌های خبری جهان‌گستر و قدرت تولید و توزیع محصولات رسانه‌ای متنوع به کشورها و نفوذ در رسانه‌های بین‌المللی (نای، ۱۳۸۲، ۴۵). همچنین برخورد مناسب و اتحاد مواضع مقبول در برخورد با بحران‌های بین‌المللی، ارائه خدمات بشر دوستانه، رعایت استانداردهای حقوق بشر، حمایت از جنبش‌های سبز و محیط زیست، مشارکت در جنبش‌های صلح طلب و نیروهای حافظ صلح، تشکیل انجمن‌های دوستی با کشورهای مختلف، حضور گسترده در جوامع فرهنگی و رایزنی‌های فرهنگی در سطح وسیع در ایجاد و تقویت قدرت فرهنگی مؤثرند (میلسن، ۱۳۸۸، ۵۶).

برخی از نویسندگان حوزه روابط بین‌الملل، عوامل مؤثر دیگری را در تولید و تقویت قدرت نرم و سخت ذکر نموده‌اند که عبارتند از: وضعیت جغرافیایی (آب و هوا، وسعت خاک، موقعیت ژئوپولیتیکی، جمعیت و نیروی انسانی)، ظرفیت صنعتی، ارتباطات، استعداد‌های

علمی، اختراعات، ابتکارات، سازمان اداری و دولتی، ایدئولوژی و اخلاق اجتماعی، اطلاعات و سطح آگاهی، خرد رهبری و روحیه ملی (کاظمی، ۱۳۶۹، ۱۳۸).

در مجموع می‌توان گفت از جمله ممیزات قدرت نرم، مردمی بودن و غیر رسمی بودن آن است. به عبارت دیگر، قدرت نرم، زمانی می‌تواند تولید گفتمان سازگاری با افکار عمومی نماید که مستلزم قدرت سخت نباشد و بتواند به دور از محدودیت‌ها و امر و نهی‌های قدرت سخت، در شرایط و فضای آزاد، تولید گفتمان محلی، منطقه‌ای و فراملی نماید و با سهولت، پیام خود را به افکار عمومی جهانیان برساند (خرازی و محمدوندی، ۱۳۸۸، ۱۱۸-۱۱۷). نکته قابل توجه، آن است که قدرتی که از این طریق حاصل می‌شود را نباید با عوام‌گرایی و تولید عوامانه گفتمان، اشتباه گرفت، بلکه قدرت نرم (قدرت فرهنگی) به معنای تخصصی کردن، علمی کردن و عقلانی نمودن حوزه قدرت در همه عرصه‌هاست (مشفق، ۱۳۸۶، ۴).

لذا استفاده از فرهنگ و به خدمت گرفتن ابزارهای فرهنگی در دیپلماسی در مقایسه با سایر ابزارها و اهرم‌های رایج در روابط بین‌الملل دارای مزایای بسیاری است که مهم‌ترین آنها را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. مواجه شدن با مقاومت کمتر در جوامع و کشورهای مقصد از کلیدی‌ترین مزایای دیپلماسی فرهنگی محسوب می‌شود. یکی از مهم‌ترین علل ناکامی دولت‌ها در رسیدن به اهداف سیاست خارجی‌شان در سایر کشورها مقاومت‌هایی است که در کشورهای مورد نظر در مقابل پیاده شدن آنها صورت می‌گیرد. از آنجا که فرهنگ و ابزارهای فرهنگی در بسیاری از موارد ضمیر ناخودآگاه مخاطبان خود را هدف قرار می‌دهد و با لطافت و ظرافت غیرمشهودی بر لایه‌های عمیق اذهان ایشان تأثیر می‌گذارد؛ لذا در مقایسه با سایر ابزارهای شایع در دیپلماسی، دیپلماسی فرهنگی با سهولت بیشتری در لایه‌های زیرین جامعه و با عمق بیشتری رسوخ می‌کند و بر جای می‌ماند.

۲. عاری بودن دیپلماسی فرهنگی از لحنی خصمانه و آمرانه در کنار جذابیت بیشتر و «نامحسوس بودن اعمال آن» و در نتیجه، هدف قرار دادن ذهن و روح مخاطبان خود از دیگر مزایای آن است. دیپلماسی آن‌گاه که با هدف تسخیر اذهان و قلوب مردمان سایر

جوامع طراحی و اعمال می‌شود، نباید با یک تلقی خصمانه، منفی و سلطه‌طلبانه در ذهن مخاطبان همراه باشد. مخاطب قرار دادن جوامع و کشورهای دیگر، چه در سطح دولت‌ها و چه در سطح ملت‌ها، آن‌گاه که با ابزار قهرآمیز و لحنی آمرانه صورت گیرد، هرچند که ضمانت‌های اجرای خود را نیز در کنار داشته باشد، با مقاومت در هر دو سطح روبه‌رو می‌گردد و سرانجام، منجر به صرف هزینهٔ بیشتر و مقبولیت و کارایی کمتر می‌شود.

۳. در دیپلماسی فرهنگی، فرصت بهتری برای حضور جدی‌تر و مجال بیشتری برای ایفای نقش مؤثرتر توسط بازیگران غیررسمی، نهادهای مدنی و اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی مهیا می‌شود و این به نوبهٔ خود بر گسترهٔ حوزهٔ مانور و دامنهٔ تأثیرگذاری دیپلماسی فرهنگی در مقایسه با دیپلماسی کلاسیک سنتی می‌افزاید.

۴. دیپلماسی فرهنگی بیشتر به دنبال کشف، تعریف و ترویج ارزشها و منافع مشترک و جهان‌شمول و سپس، تأمین منافع ملی در چهارچوب این ارزشها و منافع مشترک است.

۵. دیپلماسی فرهنگی می‌تواند به منزله فتح بابی برای مفاهمهٔ بیشتر و بهتر میان کشورها به کار گرفته شود و به مرور زمان، منجر به پایه‌ریزی روابط عمیق و پایدار فرهنگی میان کشورها شود و این تعمیق، حتی می‌تواند به حوزه‌های سیاسی و امنیتی هم تسری یابد.

۶. در نهایت، دیپلماسی فرهنگی می‌تواند خلاقانه‌تر، انعطاف‌پذیرتر و حتی فرصت‌طلبانه‌تر از دیپلماسی کلاسیک و سنتی در بسیاری از حوزه‌ها طراحی و اجرا شود. با این توصیفات، دیپلماسی فرهنگی می‌تواند عرصهٔ ظهور همهٔ ظرفیت‌های بالقوه و قابلیت‌های تاریخی، علمی و هنری یک کشور در حوزه‌هایی از قبیل ادبیات، شعر، سینما، موسیقی و سایر زیرشاخه‌های فرهنگ و هنر شود.

کشورهای مطرحی نظیر آمریکا، بریتانیا، فرانسه، آلمان، اتریش، استرالیا، کانادا و ژاپن در زمرهٔ کشورهایی قرار دارند که جایگاه مخصوصی را در حوزهٔ دیپلماسی فرهنگی به خود اختصاص داده‌اند و آن را قسمتی از راهکار کلان خود در طراحی سیاست خارجی خود می‌دانند. برای نمونه، فرانسه همواره یک التزام تاریخی و پایدار نسبت به ترویج فرهنگ

فرانسوی به عنوان یکی از عوامل مهم در سیاست خارجی خود داشته است. گفتگو و مناظره در حوزه تعاملات فرهنگی با کشورهای اروپایی به طور خاص و با سایر کشورهای جهان به طور عام، از مؤلفه‌های اصلی دیپلماسی فرهنگی فرانسه محسوب می‌شود.

بریتانیایی‌ها و استرالیایی‌ها آنچه را که روابط بین‌المللی فرهنگی می‌نامند، به عنوان یکی از اولویت‌های عمده در سیاست خارجی خود تلقی می‌کنند و هدف آن ارائه یک تصویر مثبت از این کشورها در جهان می‌دانند. به زعم این دولت‌ها، این مهم از راه تقویت مراودات فرهنگی با سایر ملل جهان و از طریق صدور کالاها و محصولات فرهنگی دست‌یافتنی است. از منظر کانادایی‌ها سیاست خارجی این کشور بر سه ستون سیاست، اقتصاد و فرهنگ استوار شده است. مشارکت همکاری محورانه با سایر فرهنگ‌های جهان یکی از محورهای اصلی راهکار کانادا و در سیاست خارجی‌اش است. از منظر وزارت خارجه اتریش، سیاست فرهنگی بین‌المللی جزو جدا ناشدنی سیاست خارجی این کشور محسوب شده و بر مبنای گفتگوی فرهنگی با جهان خارج بنا شده است.

ژاپنی‌ها نیز در سیاست خارجی خود آنچه را که تحت عنوان «تعاملات و تبادلات فرهنگی» تعریف کرده، به عنوان یک بخش حیاتی از سیاست خارجی ژاپن قلمداد کرده‌اند و آن را برای تأمین اهدافی از قبیل تعمیق فهم متقابل با سایر ملل جهان بر اساس پذیرش تنوع و تکرر فرهنگ‌ها، تقویت حس اعتماد میان کشورها و نیز ترویج روح تساهل و گفتگو میان تمدن‌ها مفید فائده می‌دانند (خانی، ۱۳۸۴، ۱۴۶-۱۴۴).

انجمن‌های دوستی

انجمن‌های دوستی به صورت بندی ویژه‌ای از سازمان‌های غیر دولتی اطلاق می‌شود که اغلب توسط نخبگان یک کشور به منظور توسعه و تحکیم روابط دوستی با سایر کشورها تشکیل می‌گردد و ساختار این انجمن‌ها همچون تشکل‌های غیردولتی می‌باشد که در زمینه‌های مختلف در راستای منافع ملی فعالیت می‌نمایند (رضایی و نژادلطیفی، ۱۳۹۱، ۴۷).

سازمان‌های غیر دولتی یا سازمان‌های مردم‌نهاد^۱ در حال حاضر، ساختارهای توانمندی در روند تعاملی جامعه جهانی بوده و می‌توانند به عنوان پیک فرهنگی مناسبی در راستای حضور ملتها در جهان کنونی و مشارکت در امور گوناگون چه در سطح ملی و چه در سطح فراملی در نظر گرفته شوند. این سازمان‌ها از نیمه اول قرن بیستم به شکل نوین خود در جهان مطرح شدند و کارکرد واقعی و عملی آنها در زمینه‌های گوناگون به‌خصوص حوزه‌های علمی، فرهنگی، زیست محیطی، بشردوستانه و نظایر آن به منصفه ظهور رسیده است.

انجمن‌های دوستی از سال ۱۹۶۵ و با همکاری‌های بین‌المللی یونسکو به وجود آمدند و از آن تاریخ تاکنون پیوسته بر نقش تعیین‌کننده آنها در معادلات بین‌المللی افزوده شده است. این نهادها می‌توانند به عنوان مشاوران ارزشمندی برای نهادهای دولتی و سایر سازمان‌های غیر دولتی و بین‌المللی باشند و از توانایی و ظرفیت مناسبی در جهت گسترش پیوندهای علمی، فرهنگی، توسعه روابط دوستانه میان جوامع مختلف و تحکیم صلح و دوستی ملی و جهانی برخوردار شوند. از همین روی است که امروزه این انجمن‌ها به نحو فزاینده‌ای در حال افزایش و توسعه کمی و کیفی هستند.

با گسترش شبکه‌ها و رسانه‌های جدید ارتباطی به عنوان مکان عمومی جدید، بازیگران جدیدی پا به عرصه جامعه مدنی جهانی گذاشتند. سازمان‌های رسمی اجتماعی مستقل از دولت‌ها که هدف آنها پیگیری اهداف و ارزش‌های مشترک در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، فنی، اقتصادی و... است. این بازیگران با کمک روش‌های مختلف مانند استفاده از عرصه سیاست شبکه‌ای و رسانه‌ای، نفوذگری، اطلاع‌رسانی، بسیج و سازماندهی مردم و... تلاش دارند نفوذ خود را بر فرایندهای سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری دولت‌ها و دستور کار جهانی افزایش دهند.

دولت‌ها به لحاظ وظایف ساختاری خود به‌ویژه وظایف دیپلماتیک، نمی‌توانند نسبت به این سازمان‌ها بی تفاوت باشند؛ لذا توجه آنها به دیپلماسی عمومی نوین پاسخی به افزایش

^۱ NGO

و اهمیت نقش کنشگران قلمرو عمومی در ساخت هنجارها، قواعد و مدیریت امور جهان است.

انجمن‌های دوستی به دو دلیل از اهمیت دو چندان برخوردار هستند. نخست، آن که این انجمن‌ها، نهادی تخصصی و کارآمد در عرصه دیپلماسی غیر رسمی و عمومی هستند که فلسفه وجودی آنها توسعه روابط مردمی و دوستانه است. دوم، این تشکلهای دارای رسالت تعریف شده‌ای در حوزه فرهنگ بوده و یکی از ماموریت‌های اصلی و سازمانی آنها بر اساس عرف بین‌المللی و اساسنامه‌های بومی آنها، توسعه روابط فرهنگی دو کشور می‌باشد. از آنجائی که انجمن‌های دوستی در دو عرصه کلیدی یعنی روابط میان ملت‌ها و محیط بین‌المللی ایفای نقش می‌نمایند حوزه فعالیت و کنشگری آنها بسیار گسترده و وسیع ارزیابی می‌شود. به عبارت دیگر به جز روابط سیاسی و نوع تعاملات رسمی که در حوزه اختیارات حاکمیتی هر کشور قرار دارد این انجمن‌ها می‌توانند در سایر امور به‌ویژه در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، علمی، دانشگاهی، اقتصادی بهداشتی، امور بشردوستانه، محیط زیست و ... به انجام فعالیت بپردازند.

به طور طبیعی، این انجمن‌ها می‌توانند با ساختارهای توانمند خود در روند تعامل با جامعه جهانی فعال بوده و به‌عنوان پیک فرهنگی مناسبی در راستای حضور ملت‌ها در جهان کنونی و مشارکت در امور گوناگون، چه در سطح ملی و چه در سطح فراملی در نظر گرفته شوند. این انجمن‌ها نشان‌دهنده تلاش ملت‌ها در جهت تعمیق همبستگی، برادری و دوستی میان خود و استفاده از تجربه‌های انباشته شده جامعه بشری برای نهادسازی در زمینه فعالیت‌های گوناگون در حوزه روابط بین‌الملل می‌باشند؛ همچنین انجمن‌های دوستی می‌توانند به‌عنوان مشاوران ارزشمندی برای نهادهای دولتی و سایر سازمان‌های غیر دولتی و بین‌المللی باشند و از توانایی و ظرفیت مناسبی در جهت گسترش پیوندهای علمی، فرهنگی، توسعه روابط دوستانه میان جوامع مختلف و تحکیم صلح و دوستی ملی و جهانی برخوردار شوند.

انجمن‌های دوستی به مثابه سازمان‌های مردم‌نهاد در نظام بین‌الملل

انجمن‌های دوستی به مثابه سازمان‌های مردم‌نهاد در نظام بین‌الملل هستند که به طور مستقیم به عنوان بخشی از ساختار دولت محسوب نمی‌شود، اما نقش بسیار مهمی به عنوان واسطه بین فرد فرد مردم و قوای حاکم و حتی خود جامعه ایفا می‌کند. بسیاری از سازمان‌های مردم‌نهاد، غیرانتفاعی و مستقل از دولت هستند و بودجه این سازمان‌ها از راه کمک‌های مردمی و در مواردی نیز با کمک سازمان‌های دولتی، دولت یا ترکیبی از این روش‌ها تأمین می‌شود. سازمان غیردولتی به تشکل‌هایی اطلاق می‌شود که توسط گروهی از اشخاص حقیقی یا حقوقی غیرحکومتی به صورت داوطلبانه با رعایت مقررات مربوطه تأسیس شده و دارای اهداف غیرانتفاعی و غیرسیاسی می‌باشد. موضوع فعالیت سازمان مشتمل بر یکی از موارد علمی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی، هنری، نیکوکاری و امور خیریه، بشردوستانه، آموزش‌رسان، آسیب دیدگان اجتماعی، حمایتی، بهداشت و درمان، توانبخشی، محیط زیست، عمران و آبادانی و نظایر آن یا مجموعه‌ای از آنها می‌باشد.

سه مرحله یا دوران تکامل سازمان‌های غیردولتی توسط کورتون در سال ۱۹۹۰ در نوشته‌ای تحت عنوان «سه دوره شکل‌گیری فعالیتهای داوطلبانه» شناسایی شده‌است. در مرحله اول، نوع خاصی از سازمان مردم‌نهاد شکل می‌گیرد که بر امداد رسانی و رفاه متمرکز بود و مستقیماً به افراد ذی‌نفع خدمات امدادی ارائه می‌کرد. توزیع غذا، تأمین پناهگاه و ارائه خدمات بهداشتی نمونه‌هایی از خدمات این قبیل سازمان‌های مردم‌نهاد بود. در واقع سازمان مردم‌نهاد در این مرحله نیازهای روز افراد را تشخیص می‌دادند و به برآورده ساختن آنها می‌پرداختند. در مرحله دوم از تکامل، سازمان‌های مردم‌نهاد از لحاظ وسعت و اندازه کوچکتر شده و به مجموعه‌های مستقل و خودکفای محلی تبدیل شدند. سازمان‌های مردم‌نهاد در این مرحله از تکامل، امکانات جوامع محلی را گسترش دادند تا بتوانند با "اقدامات محلی مستقل" نیازهای آنها را برآورده سازند. کورتون، مرحله سوم از تکامل و شکل‌گیری سازمان‌های مردم‌نهاد را "توسعه نظام‌های پایدار" می‌خواند. در این مرحله،

سازمان‌های مردم‌نهاد می‌کوشند تغییراتی را در سیاست‌ها و مؤسسات در سطح داخلی، ملی و بین‌المللی به وجود آورند؛ آنها از نقش سابق خود که تأمین و ارائه خدمات عملیاتی بود، فاصله گرفته و نقش کاتالیزوری به عهده گرفتند. به تدریج این سازمان از «سازمان مردم‌نهاد امدادرسان» به «سازمان مردم‌نهاد توسعه و آبادانی» تغییر ماهیت داد.

اگرچه انجمن‌های داوطلبانه شهروندان در سراسر تاریخ وجود داشته‌اند، سازمان‌های غیردولتی اغلب به همان منوال که امروزه، به‌ویژه در سطح بین‌الملل دیده می‌شوند، در دو قرن اخیر توسعه یافته‌اند. شاکله اساسی سازمان‌های غیردولتی در قرن نوزدهم تجلی یافت. در سال ۱۹۲۴، اتحادیه انجمن‌های بین‌المللی به تفکیک سازمان‌های غیردولتی پرداخت. اما قبل از آن، نخستین فعالیت‌های مرتبط با تشکیل سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی در سال ۱۸۳۹ آغاز شد. برای مثال «موسسه حقوق بین‌المللی»، (برنده جایزه صلح نوبل ۱۹۰۴) در سال ۱۸۷۳ در شهر «گان» بلژیک شکل گرفته است. اتحادیه بین‌المجالس در سال ۱۸۸۹ تشکیل شده و «دفتر بین‌المللی کار» (برنده جایزه صلح نوبل ۱۹۱۰) در سال ۱۸۹۲ در «برن» سوئیس تأسیس شده است. البته انجمن‌های داوطلبانه شهروندان در سراسر تاریخ وجود داشته‌اند که یکی از اولین سازمان‌های این‌چنینی، صلیب سرخ جهانی است که در سال ۱۸۶۳ تأسیس شد. عبارت «سازمان‌های غیردولتی» با تأسیس سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ که مفاد آن در ماده‌ی ۷۱ از فصل ۱۰ منشور سازمان ملل آمده است، به وجود آمد. اولین تعریفی که از «سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی»^۱ ارائه شده است، مربوط می‌شود به قطعنامه ۲۸۸ ECOSOC به تاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۵۰ که در آن چنین آمده است که «هرگونه سازمان بین‌المللی که از طریق پیمان و معاهده بین‌المللی ایجاد نشده است، سازمان غیردولتی است.» (مصفا، ۱۳۸۶: ۳۹۸)

فرایند جهانی‌سازی در قرن بیستم موجب اهمیت یافتن سازمان‌های مردم‌نهاد شد. امکان حل خیلی از مشکلات داخل یک کشور وجود نداشت. معاهدات بین‌المللی و

^۱ INGO

سازمان‌های بین‌المللی از قبیل سازمان تجارت جهانی بیش از حد بر منافع مؤسسات مالی بزرگ متمرکز بودند. در اقدامی برای متعادل کردن این روند، سازمان‌های غیردولتی با تأکید بر مسائل بشردوستانه، کمک به توسعه و توسعه پایدار تأسیس شدند که نمونه بارز آن اجلاس اجتماعی جهان است که هر ساله در ماه ژانویه در داووس برگزار می‌شود و رقیب اجلاس اقتصادی جهان محسوب می‌شود. بر اساس گزارش تهیه شده توسط سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۵ درخصوص حکومت جهانی، نشان می‌داد که در آن زمان قریب به ۲۹۰۰۰ سازمان مردم‌نهاد بین‌المللی وجود داشته است. تعداد سازمان مردم‌نهاد داخلی کشورها حتی از این رقم نیز بالاتر بوده است به طوری که حدود دو میلیون سازمان غیردولتی در آمریکا فعالیت می‌کنند که بیشتر آنها در دهه‌های گذشته تشکیل شده‌اند. روسیه نیز ۴۰۰۰ سازمان مردم‌نهاد دارد. همچنین در هندوستان نیز دو میلیون سازمان مردم‌نهاد وجود دارد.

علل شکل‌گیری سازمان‌های مردم‌نهاد را می‌توان در اهداف بشردوستانه یا تجربه شخصی در برخورد با معضلات اجتماعی و یا دستورات و سفارشات بزرگان در نیکوکاری و حرکت‌های انسان دوستانه جستجو کرد. تشکلهای غیر دولتی برای ادامه فعالیت و انجام وظایف خود نیازمند ویژگی‌هایی هستند که ضامن بقا و موفقیت آنهاست از جمله خودجوشی، نیاز طبیعی، اهداف مشترک اعضا، قانون‌مندی، برنامه و فعالیت مدون، مشارکت‌پذیری و استقلال. بدیهی است، هر مؤسسه یا بنیاد غیردولتی با توجه به نیاز اعضای خود، موضوع فعالیت مشخصی را پی‌می‌گیرد. موضوعاتی مانند: دین، آموزش، بهداشت، محیط زیست، اشتغال، فرهنگ، هنر، جوانان، کودکان، زنان، سالمندان و یا موضوعات تخصصی و علمی؛ لذا سازمان‌های مردم‌نهاد، با تأکید بر سه اصل داوطلبانه، غیر انتفاعی و غیر سیاسی تشکیل و تأسیس می‌شوند.

سازمان‌های مردم‌نهاد برای رسیدن به اهداف گوناگونی فعالیت می‌کنند و معمولاً در جهت پیشبرد اهداف خود فعال هستند. تعداد این قبیل سازمان‌ها بسیار زیاد است و اهداف

آنها طیف وسیعی از موقعیت‌های سیاسی و فلسفی را در بر می‌گیرد. برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- بهبود وضعیت محیط زیست و گردشگری در کشور.
- کمک‌های درمانی به بیماران خاص در حوزه سلامت.
- تشویق گروه‌ها و مردم به رعایت حقوق بشر و حقوق جانوران در جامعه.
- بالا بردن سطح رفاه قشرهای محروم و آسیب‌پذیر اجتماع با مطرح ساختن یک برنامه مشترک و دسته جمعی و آگاهی‌رسانی به طبقات مختلف جامعه.
- حمایت از بیماران مبتلا به اعتیاد در حوزه آسیب‌های اجتماعی در کشور.

سازمان‌های غیردولتی در دو سطح داخلی و بین‌المللی فعالیت می‌کنند. از آنجا که درک و ماهیت فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی متفاوت است؛ بنابراین شاید تعریف مورد اجماع به سختی به دست آید. بررسی ادبیات سازمان‌های غیردولتی گواه این ادعاست (ابراهیم بیک زاده، ۱۳۷۹: ۱۲۴-۱۴).

شواری اقتصادی اجتماعی ملل متحد در قطعنامه سال ۱۹۵۰، این بازیگران غیر رسمی را هر سازمانی می‌داند که سند مؤسس آن ناشی از یک موافقتنامه بین‌الدولی نباشد. از این رو، سازمان‌های غیردولتی به عنوان بخشی از جامعه مدنی می‌باشند که می‌توان سه معیار عمده برای تعریف آنها طرح نمود: ۱. داشتن هدف عام المنفعه، ۲. اساسنامه آن نباید بین دولتی باشد، ۳. انجام فعالیت مؤثر بیش از دو کشور.

با توجه به اهمیت این سازمان‌ها در پیشبرد منافع بشری، سازمان ملل متحد در دهه ۹۰ در جهت گسترش روابط خود و سازمان دهی غیردولتی گام برداشت. دبیرکل وقت سازمان ملل در گزارشی با عنوان تقویت سازمان ملل، دستور کاری برای تغییر رویکردهای سازمان ملل در بهره‌گیری از سازمان‌های غیردولتی ارائه داد که از اهمیت روبه افزایش این سازمان‌ها حکایت دارد. در همین راستا، در سال ۲۰۰۳ دبیرکل، هیأتی را به ریاست رئیس

جمهور سابق برزیل جهت ارتباط بیشتر سازمان ملل با جوامع مدنی برگزید که ماموریت داشت پس از بررسی، گزارشی را حول محورهای زیر تنظیم نماید:

- افزایش مشارکت سازمان‌های غیردولتی در ارکان بین دولتی؛
- تأسیس صندوقی برای افزایش مشارکت سازمان‌های غیردولتی از کشورهای در حال توسعه؛
- اعتباربخشی آنها در نظام ملل متحد؛
- ارتقای گفت‌وگو میان دبیرخانه سازمان و سازمان‌های غیردولتی؛
- تقویت ارتباط سازمان‌های غیردولتی در سطح کشورها؛

این روند، در یونسکو نیز پی گرفته شد به طوری که در بند ۴ ماده ۱۱ اساسنامه یونسکو پیرامون روابط با سایر سازمان‌ها و مؤسسات می‌گوید: «سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد می‌تواند ترتیبات مناسب برای مشورت و همکاری با سازمان‌های غیردولتی درباره مسایل داخلی در صلاحیت خود را به عمل آورده و از آنها دعوت کند که وظایف خاصی را عهده‌دار شوند. این همکاری می‌تواند شامل شرکت مناسب نمایندگان این سازمان‌ها در کمیته‌های مشورتی تشکیل شده توسط کنفرانس عمومی نیز باشد» (ابراهیم بیک زاده، ۱۳۸۳: ۵۴۳).

در اجرای این بند، یونسکو در طول سال‌ها تلاش کرده شبکه ارتباطی ارزشمندی با سازمان‌های غیردولتی در راستای تبلور جامعه مدنی جهانی ایجاد کند. از این رو، با توجه به اهمیت سازمان‌های غیردولتی و رشد فزاینده آنها، یونسکو بر آن شد روابط خود را دوباره با آنها مورد بررسی قرار دهد. به عنوان مثال، در کنوانسیون تنوع میان فرهنگی ۲۰۰۵، با توجه به آنکه تمام بخش‌های جامعه مدنی در شکل‌دهی به سیاست‌های عمومی برای ترویج و حمایت از تنوع فرهنگی می‌تواند فعال باشند، نقش سازمان‌های غیردولتی ارتقا یافت.

به طوری که در ماده ۱۵، در روش همکاری، دولت‌های عضو باید مشارکت میان‌بخش-های عمومی - خصوصی و سازمان غیرانتفاعی را به منظور همکاری با کشورهای در حال توسعه برای بهبود ظرفیت‌های آنها در حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی تشویق کنند.

این مشارکت باید برحسب نیازهای عملی کشورهای در حال توسعه بر توسعه بیشتر زیربنای اقتصادی- منابع انسانی سیاست‌ها و همین‌طور تبادل فعالیت‌ها، کالاها و خدمات فرهنگی تأکید کردند.

چنین رویکردهایی در سطح نظام بین‌الملل، جوامع مدنی کشورها را به سمت مشارکت هرچه بیشتر در ورای مرزهای ملی و سیاست‌گذاری خارجی سوق داد که برون داد آن اهمیت چشمگیر انجمن‌های دوستی در جامعه جهانی بود.

با کاهش نقش دولت - ملت‌ها به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل و از طرفی مباحث مربوط به جهانی شدن و افزایش آگاهی انسانی، واگذاری نقش‌ها به بازیگران غیردولتی مانند انجمن‌های دوستی سیر فزاینده یافت. به طوری که انجمن‌های دوستی با تأکید بر روابط میان فرهنگی و فرهنگی بین‌المللی در کشورهای مختلف، پل ارتباطی غیررسمی میان ملت‌ها در کشورها قرار گرفتند.

ارتباطات میان فرهنگی و انجمن‌های دوستی

نظام جهانی ارتباطات میان فرهنگی طی قرون گذشته چندین بار دچار تحول شده است. هارمیت ساونی محقق دانشگاه ایندیانا، می‌نویسد: «تا قرن ۱۳ میلادی، جهان در وضعیت چند قطبی به مرکزیت چین، هند، عراق، ایران، مصر و ایتالیا بود و هر یک از فرهنگ‌های وابسته به سرزمین‌های یادشده، در مرکزیت یکی از هشت بیضی متداخل بر روی کره زمین، مبادلات را در دست داشته‌اند. در واقع، نظام ارتباط جهانی به صورتی غیرمتمرکز بوده است. اما پس از آن نظام چند قطبی مذکور به یک نظام تک قطبی تبدیل شده است» (Sawhney, 2002: 35). در این میان، آنچه اهمیت یافته، آن است که نظام‌های بین فرهنگی در سده‌های قبل مبتنی بر اجبار بوده؛ در حالی که نظام‌های ارتباطی فعلی مبتنی بر اختیار می‌باشد و از طرف دیگر نظام‌های ارتباطی قبل بیشتر حول محور مبادله کالا فعالیت داشته‌اند، حال آنکه امروز غلبه بر مبادله پیام است.

چنین تحولی، با شکل‌گیری دهکده جهانی متکامل گردید زیرا به اعتقاد مک لوهان، جهان در عصر الکترونیک فراگیر قرار گرفته است و یک سیستم عصبی، اهالی کره زمین را همچون پوششی در بر گرفته است و با جابجایی آنی و مداوم اطلاعات در تمامی کره زمین، پدیده جهش اطلاعات به وقوع می‌پیوندد. در چنین شرایطی جهان هر روز کوچک‌تر شد و ارتباطات جهانی به‌خصوص از نوع فرهنگی آن افزایش بی‌سابقه یافت (مک لوهان، ۱۳۷۷: ۱۷۵-۱۶۹). این در حالی است که اندیشمندانی چون لاری سمور، ارتباط میان فرهنگی را زمانی محقق می‌داند که یک پیام بخواهد در فرهنگ دیگر پروسه شود (Samovar, 1994: 7).

در چنین فضایی و با چنین رویکردی، انجمن‌های دوستی به عنوان بازیگران غیردولتی نقش‌آفرین در تحولات بین‌کشورها هم فضای مساعدی برای فعالیت یافتند، هم ابزارهای مناسبی برای مخاطب قرار دادن جوامع مدنی کشورهای هدف یافتند.

رویکردهای انجمن‌های دوستی در همکاری‌های بین‌دولتی

در هزاره سوم، کشورهای موجود دنیا چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی، دچار تحولات وسیعی شده‌اند. افزایش سطح شهرنشینی، تعداد قابل توجه فارغ‌التحصیلان، بسط پیدا کردن فرهنگ عمومی و آگاهی‌های وسیع از وقایع داخلی بین‌المللی، نمونه‌هایی از درهم‌تنیدگی جوامع است.

در کانون این تحولات عظیم داخلی و اهمیت بین‌المللی، معرفی منطق گسترش سطح ارتباطات برای یادگیری از محیط جهانی در ارتقای کیفیت اندیشه‌ها و برنامه‌ها، ضروری به نظر می‌رسد. طبیعی است دولت‌ها با انبوهی از وظایف و مسئولیت‌ها و اولویت‌ها روبرو هستند و در فرایند تعامل محیط بین‌المللی شاید نتوانند آنچه را که لازم است، تحقق بخشند.

در این راستا، ظهور پدیده (جامعه مدنی) طی نیم قرن گذشته چه در جوامع صنعتی و چه در جوامع در حال توسعه، عاملی نوین و کارآمد نه تنها در مناسبات داخلی کشورها

بلکه در ارتباطات میان‌ملتها و دولت‌ها برای افزایش تعامل، اثرگذاری مثبت، بسترسازی برای یادگیری و فعالیت‌های جمعی ایجاد کرده است. از این منظر می‌توان به منطق و ضرورت تشکلهایی به نام «انجمن‌های دوستی» میان‌ملتها پی برد. انجمن‌های دوستی، نهادهای مدنی و غیردولتی هستند که هدف آنها برقراری پیوند میان فعالیت‌های فرهنگی، علمی، تجاری، تولیدی، هنری و ورزشی قابل تصور میان افراد و سازمان‌های مشابه در جوامع گوناگون است. هر چند نظر کلان و مساعد دولت‌ها در برقراری این ارتباط، تسهیل کننده است. اما اهتمام، تصمیم، فعالیت‌های مثبت تدریجی و عملکرد که به تغییر تصویر بیانجامد می‌تواند افراد و سازمان‌های علاقمند میان دو کشور به سوی فهم بهتر و متقابل سوق دهد. «تصاویر» موجود از یکدیگر و همچنین «سنت همکاری» میان دو کشور، دو عامل تعیین کننده در موفقیت تدریجی و تکاملی انجمن‌های دوستی هستند (موسوی، ۱۳۸۲/۲/۲) که به توضیح پیرامون هر دو عامل می‌پردازیم:

در مرحله اول، انجمن‌های دوستی می‌توانند در تولید و بازتولید این شناخت بین‌الدلهانی کشورها کمک شایانی نمایند (ونت، ۱۳۸۵: ۶۳). با توجه به این که ساختارها به رفتار بازیگران اجتماعی و سیاسی، اعم از افراد و کشورها شکل می‌دهند، انجمن‌های دوستی می‌توانند در تولید و اصلاح ساختارهای هنجاری یا عقیدتی بازیگران نسبت به هم مؤثر باشند. ساختارهای هنجاری فوق می‌تواند تعیین کننده هویت بازیگران و مبنای شناخت آنها از خود و دیگری باشد و بدین ترتیب موجبات هویت‌سازی طرفین گردد.

از این منظر، انجمن‌های دوستی سبب می‌گردد، بازیگر با انتخاب همکاری در یک وضعیت معماگونه اجتماعی به طور ضمنی هویتی جمعی را بپذیرد و به گونه‌ای عمل کند که گویی به دیگری اهمیت می‌دهد. اگر دیگری به عمل متقابل دست بزند، هویت موقت و آزمایشی خویشتن تقویت می‌شود و در طول زمان، هویت جمعی هر دو طرف درونی می‌گردد. به عبارت دیگر، این اقدام انجمن‌های دوستی موجب می‌شود؛ هر کنش‌گر با عمل به گونه‌ای که گویی هویتی جدید دارد و آموزش به دیگری در این مورد که چه باید بکند تا به حفظ آن هویت کمک شود، یاد می‌گیرد که خود را در آیین دیگری ببیند و برداشت خود

را از هویتش تغییر دهد. این یادگیری پیچیده است و نه تنها به معنای آفریدن هنجارهای تنظیم‌کننده برای هویت‌های مسلّم است، بلکه هنجارهای تکوینی برای هویت‌های جدید خلق می‌کند. اگر یادگیری پیچیده در تعامل جریان داشته باشد، تأثیر وابستگی متقابل عمیق‌تر می‌شود (کبریایی زاده، ۱۳۹۰، ۱۷).

در این راستا، سازه‌انگاران استدلال می‌کنند برای برقراری صلح و همکاری بین‌المللی باید هنجارهای مقوم و تنظیم‌کننده نظام بین‌الملل را به گونه‌ای تغییر داد که کشورها، اندیشیدن و عمل کردن بر مبنای رئالیسم را متوقف سازند. برای رسیدن به چنین نظام صلح‌آمیزی باید هویت و منافع کشورها را تغییر داد. به عبارت دیگر، باید تفکر و تصور آنها از خود و روابطشان را با دیگر کشورها تغییر داد. از آن جا که در این نظریه، ادراکات و انتظارات بین‌الذنهانی تعیین‌کننده رفتار کشورها است، پس برای برقراری صلح، کشورها باید از تصور خود به صورت بازیگران خودپرست دست کشیده و خود را به عنوان بخشی از یک اجتماع واحد با منافع مشترک تعریف کنند. در این شرایط نقش نهادهای غیردولتی همچون انجمن‌های دوستی چشمگیر می‌گردد. این نهادها همچنین می‌توانند بر فرایند شکل‌گیری انتظارات دو بازیگر از هم تأثیر گذارند. این فرایند، فقط شامل خلق محدودیت‌های بیرونی برای رفتار کنشگرانی نیست که به صورت برون‌زا شکل گرفته‌اند، بلکه عبارت از فرآیندی در مورد درک‌های جدید درونی کردن خود و دیگری و به دست آوردن نقش‌های هویتی جدید است. به عبارت دیگر، فرآیندی که با آن دولت‌های خودخواه یاد می‌گیرند همکاری کنند و منافع دولت‌ها از دید تعهدات مشترک نسبت به هنجارهای اجتماعی ساخت مجدد می‌یابند. این جریان در طول زمان، گرایش به آن خواهد داشت که وابستگی متقابل مثبت نتایج را به وابستگی متقابل فایده‌ها یا منافع جمعی تغییر شکل بدهد که درباره هنجارهای مورد نظر سازمان یافته‌اند.

از همین رو، «الکساندر ونت» هویت‌ها و منافع و نهادها همگی ناشی از فرآیندهای اجتماعی تعاملی هستند که ما برای سمت دادن به رفتار خود بر آن‌ها تکیه می‌کنیم و تنها پس از تعامل است که می‌توان از همکاری یا تعارض صحبت کرد. وی با توجه به نقش

عوامل فرهنگی، در کتاب «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» می‌نویسد در اکثر آثار علمی در روابط بین‌الملل فرض می‌شود رابطه‌ای میان انگاره‌های مشترک یا فرهنگ در یک نظام و میزان همکاری وجود ندارد. لذا فرهنگ می‌تواند به تعارض یا همکاری قوام بخشد. (ونت، ۱۳۸۴: ۳۶۶).

هنجارها هم بازی‌ها را تأسیس می‌کنند و هم معانی بین‌ذهنی را ایجاد می‌کنند که به کنشگران اجازه می‌دهد با هم ارتباط داشته باشند. در نتیجه، ارتباطات مستمر در روابط بین‌الملل موجب می‌شود تا همکاری بین‌المللی شکل گیرد. اگر فهم‌های متفاوت از واقعیت را نتوان از طریق کنش تفاهمی حل و فصل کرد، همکاری تحت حاکمیت قواعد ناممکن می‌شود. این بیانگر آن است که در نظام بین‌المللی، همکاری کم و بیش شکنندگی خود را دارد. در عین حال، همکاری تنها شکل تعاملات در درون جامعه دولت‌ها نیست. در میان پاره‌ای از کنشگران مانند سمن‌ها، همکاری به وجه غالب تعاملات تبدیل شده است و در میان پاره‌ای نیز فراتر از آن می‌توان احساس هم بستگی و هویت مشترکی را دنبال کرد. در مواردی نیز می‌توان دید که عنصر کشاکش و تعارض غالب است.

از طرف دیگر، انجمن‌های دوستی می‌توانند تعیین‌کننده هویت و دیگربودگی دو بازیگر باشد؛ چراکه هویت را امری برساخته می‌داند که با شکل دادن به مرزهای مصنوعی قوام می‌یابد. در ورای این مرزها، دیگربودگی سرکوب می‌شود. از آنجا که هویت خودی از طریق اعمال دیگران شکل می‌گیرد، انجمن‌های دوستی با ایجاد زبانی قابل فهم برای دو بازیگر می‌تواند در شکل‌گیری هویت مؤثر باشند. بازنمایی و آن چه می‌توان «عرصه سیاست بازنمایی» در گفتمان ایجاد شده توسط انجمن‌های دوستی میان دو کشور نامید از کارکردهای دیگر این نهادهای غیردولتی در چارچوب تصویرسازی است (کبریایی زاده، ۱۳۹۰، ۱۸).

در مرحله دوم، بسیاری از اندیشمندان بر نقش نهادها، هنجارها و قواعد در نظام بین‌الملل تأکید دارند و معتقدند که این نهادها از اهمیت زیادی در کاهش تعارضات و افزایش همکاری‌ها برخوردارند. از این رو، انجمن‌های دوستی تجلی عنصر همکاری میان دولت‌ها

در انجام کارکردهای سیاسی و در عین حال ابزاری برای تداوم بخشیدن به آن همکاری هستند. بنابراین این اشکال نهادین می‌تواند نوعی همکاری در جهت اهداف دولت‌ها و در مسیر صلح جهانی باشند.

از نظر «هاس» همکاری در حوزه سیاست ملایم آغاز می‌شود، اما او برخلاف «میتزانی» اقتصاد و سیاست را از هم جدا نمی‌گیرد و به اهمیت سیاسی مسایل اقتصادی اذعان دارد. یکی از مفاهیم مورد استفاده هاس، «سرایت» یا «سرریزی» است. فرض او بر این است که ابعاد مختلف حیات اقتصادی به هم وابسته‌اند. در نتیجه هر اقدامی برای همکاری در یک بخش، مستلزم همکاری در بخش‌های دیگر می‌شود و همکاری از یک بخش به بخشی دیگر سرریز می‌کند. عکس آن نیز صحیح است؛ یعنی بروز مشکل در یک بخش می‌تواند همکاری در بخش‌های دیگر را نیز مختل نماید. انجمن‌های دوستی با چنین رویکردی می‌توانند همکاری را در بخش‌های موسوم به سیاست ملایم مانند اقتصاد، فرهنگ تسهیل نموده و از این طریق، گام‌های مستحکمی در جهت توسعه همکاری و سرایت به سیاست حاد میان کشورها برداشته شود (هاس، ۱۳۸۵: ۱۶۵).

انجمن‌های دوستی از طریق رویکرد ارتباطات، به فراکنش‌های بین‌کشوری و سود و زیان‌های همراه با آنها برای کنشگران، ارتباطات متقابل نخبگان، پاسخگویی متقابل نخبگان، مناسب بودن نهادها برای اقدام کردن در مورد فشار فراکنشی و ارتباطی توجه می‌کنند و از این طریق به مانند گروه‌های فشار در گستره سیاست دولت‌ها عمل می‌کنند (کبریایی زاده، ۱۳۹۰، ۱۹).

کارکردهای انجمن‌های دوستی و موانع پیش روی

انجمن‌های دوستی به عنوان جزیی از سازمان‌های غیردولتی یا سازمان‌های مردم‌نهاد، در حوزه‌های گوناگون اجتماعی، در چهارچوب قوانین کشور و با توجه به نیازهای مبرم و ویژه این جوامع فعالیت‌های مهم خود را به پیش می‌برند. نمی‌توان انتظار داشت که تمام مشکلات یک جامعه توسط دولت حل و فصل بشود. بیشتر راه‌حل‌های بلندمدت به منظور

مقابله با چالش‌های بزرگ، با گام‌هایی هر چند در ابتدا کوچک، توسط خود شهروندان به منصفه ظهور رسیده است.

از این رو، جوامع مدنی نقش بسیار مهمی در راستای استفاده از آزادی‌های تضمین شده‌ای که از راه معاهدات بین‌المللی، قوانین اساسی کشورها و همچنین قوانین و مقررات وضع شده توسط سازمان ملل متحد به دست آمده است، ایفا می‌کنند. در برخی موارد، سازمان‌های مردم نهاد به منظور اثرگذاری بر قوانین کشوری خاص وارد صحنه می‌شوند و با پشتیبانی مردم، دولت‌ها را به تغییر یا اصلاح قوانین وضع شده وا می‌دارند.

همچنین، نباید نقش مهم انجمن‌های دوستی را در ارائه خدمات و اطلاع‌رسانی به شهروندان جوامع مدنی نادیده گرفت. در صورتی که اطلاعات لازم در زمینه‌های گوناگون در اختیار شهروندان قرار بگیرد، آنها خواهند توانست از راه گفت و گو و تماس با نمایندگان‌شان در کنگره یا مجلس، بر روند سیاست‌گذاری‌های کشور تأثیر بگذارند. به عنوان نمونه، می‌توان از فعالیت‌ها و اثرگذاری‌های سازمان‌های مردم نهاد اروپایی و آمریکایی در دهه ۱۹۸۰ بر سر تحریم نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی نام برد. شاید بدون فشارهای وارده از جانب این گروه‌ها و جوامع مدنی، سطح فشارها و تحریم‌های بین‌المللی بر حکومت وقت آفریقای جنوبی تا این حد افزایش نمی‌یافت.

نکته دیگری که در این راستا در خور توجه است، استقلال انجمن‌های دوستی، و عدم وابستگی آنها به دولت‌ها است. این استقلال می‌تواند این نهادها را به اهرم‌های مؤثری در جهت تقویت روابط ملت‌ها مبدل سازد. با این حال توان انجمن‌های یاد شده تا حدی محدود است. آنها قدرت واقعی خود را از متقاعدسازی و پشتیبانی شهروندان دریافت می‌کنند (کبریایی زاده، ۱۳۹۰، ۱۶-۱۵).

در اینجا به موانع پیش روی انجمن‌های دوستی به اختصار می‌پردازیم: یکی از مهمترین مشکلات موجود، پراکنده و جزیره‌ای عمل کردن انجمن‌های دوستی است. سازمان‌ها و نهادهای مختلف به طور مقتضی با انجمن‌های دوستی تعامل نداشته و بنا بر تعاریف درون سازمانی خود عمل می‌کنند که این مسأله از نبود یک استراتژی و برنامه کلان و جامع

نشأت می‌گیرد. بنابراین در وهله اول، انجام یک پژوهش مدون توسط اساتید و متخصصان لازم به نظر می‌رسد تا نتیجه آن به صورت یک برنامه کاربردی در دستور کار انجمن‌های دوستی و نهادهای مرتبط قرار گیرد. در این زمینه می‌توان از تجربیات کشورهایی چون چین نیز بهره گرفت. پس از چینی‌ها، کره جنوبی و کشورهای چین روسیه، انگلستان و استرالیا بیشترین فعالیت را دارند.

از دیگر موانع موجود عدم شناخت درست مخاطب است. به طور قطع نمی‌توان یک پیام را با یک روش برای همه مخاطبان خارجی فرستاد. باید در نظر داشت پیامی که در داخل کشور مورد تأکید قرار می‌گیرد، الزاماً در خارج قابل فهم نیست و صرفاً ترجمه یک پیام به زبان‌های خارجی نمی‌تواند تأثیر مورد نظر را در پی داشته باشد. در این رابطه مشخص کردن مخاطبان و برنامه‌ریزی برای برقراری ارتباط با آنها در قالب دیپلماسی عمومی اهمیت دارد.

کم رنگ بودن حضور بخش خصوصی از دیگر موانع شکوفایی دیپلماسی عمومی در هر کشور است. سازمان‌های غیردولتی و نهادهای خصوصی می‌بایست در عرصه‌های بین‌المللی فعالیت بیشتری داشته باشند. در واقع بخش خصوصی دامنه وسیعتری از فعالیت‌های یک کشور را در قالب دیپلماسی عمومی بر عهده دارد و می‌تواند با فعالیت‌های خود تأثیر بیشتری بر مخاطب خارجی بگذارد که در این مورد نیز نوعی هماهنگی میان بخش دولتی و بخش خصوصی، ضروری به نظر می‌رسد.

حضور شخصیت‌های فرهنگی، هنری، ورزشی و دانشگاهی هر کشور در محافل گوناگون خارجی و همکاری آنها با انجمن‌های دوستی، می‌تواند زمینه‌های بهتری را برای معرفی ملت‌ها به یکدیگر فراهم کند.

از دیگر راهکارها برای تقویت انجمن‌های دوستی و به دنبال آن دیپلماسی عمومی، افزایش توان رسانه‌ای به ویژه با مشارکت بخش خصوصی و افزایش تبادلات دانشگاهی و فرهنگی است (گلجان، ۱۳۹۲، ۴).

نتیجه‌گیری

دیپلماسی فرهنگی یک ارتباط است اما جایگاه آن فراتر از ارتباطات رسمی بین دولتهاست و هدفش جلای افکار، اندیشه‌ها و درک متقابل اهداف و مفاهیم است. همه مردم و اقشار جامعه به ویژه نخبگان می‌توانند حاملان فرهنگ در جوامع دیگر باشند و دیگر ممالک را از غنای فرهنگی و تمدن کشورشان آگاه سازند. عرصه دیپلماسی عمومی فرهنگی باعث می‌شود که فرهنگ و اندیشه فرهنگی نظام، که در عرصه‌های مختلف نظری، سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و الگوهای رفتاری دولت جلوه‌گر است، به افکار عمومی جهانیان منعکس و جایگاه و منزلت واقعی خود را در نظام بین‌المللی پیدا کند. در غیر این صورت با تصویر ناصحیح، عملاً عرصه به نفع تبیین‌های ناصحیح و گاه ناشایست از نظام فرهنگی تغییر یافته و زمینه را برای شکل‌گیری نوع اجماع و توافق جهانی علیه فرهنگ و تمدن غنی کشور فراهم می‌آورد.

کشورهای مختلف جهان با درجاتی متفاوت به اهمیت دیپلماسی فرهنگی پی برده و هر کدام در حد ظرفیت و توان خود برای پیاده کردن آن تمهیداتی اندیشیده‌اند. به باور بسیاری از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل کامیابی و موفقیت در سیاست خارجی به طور عام و در حوزه تغییر چهره و تصویر یک کشور در جوامع دیگر به طور خاص، در گرو استفاده درست از سازوکارها و ابزارهای فرهنگی در چارچوب دیپلماسی فرهنگی است. تلقی منفی و تصویر ذهنی تاریکی که جهانیان از یک کشور یا یک حکومت دارند، تنها در سایه دیپلماسی فرهنگی قابل تغییر و اصلاح است. در کنار به کارگیری مجاری و راه‌های دیپلماسی رسمی، باید به بزرگراه‌های دیپلماسی فرهنگی توجه کرد و با برنامه‌ریزی حساب‌شده در حوزه‌های آموزشی، هنری و فرهنگی به ترویج ارزشهای مطلوب کشور و در نهایت به تأمین منافع کشور اقدام کرد. از ابزارهای مهم دیپلماسی فرهنگی، سازمان‌های مردم‌نهاد فرهنگی و انجمن‌های دوستی هستند که هدف آنها برقراری پیوند میان فعالیت‌های فرهنگی، علمی، تجاری، تولیدی، هنری و ورزشی قابل تصور میان افراد و سازمان‌های

مشابه در جوامع گوناگون است. هر چند نظر کلان و مساعد دولت‌ها در برقراری این ارتباط، تسهیل کننده است. اما اهتمام، تصمیم، فعالیت‌های مثبت تدریجی و عملکرد که به تغییر تصویر بیانجامد می‌تواند افراد و سازمان‌های علاقمند میان دو کشور را به سوی فهم بهتر و متقابل سوق دهد. تنها با ابزارهایی از جنس فرهنگ می‌توان در عمق باورها و اعتقادات ملت‌ها رسوخ کرد و ائتلاف‌ها و اتحادهایی پایدار را در نظام بین‌الملل بنیان نهاد. از این دیدگاه، به کارگیری دیپلماسی فرهنگی را نه تنها برای دستیابی به اهداف فرهنگی بلکه برای نیل به اهدافی با ماهیت سیاسی، امنیتی و حتی نظامی نیز می‌توان تجویز کرد.

در هزاره سوم و در دنیای مجازی، یکی از منابع جهانی برای ارتباطات گسترده و تحقق اهداف کشورها و ملت‌ها، انجمن‌های دوستی و سازمان‌های غیردولتی می‌باشند که در صحنه روابط بین‌الملل تأثیرات خیره‌کننده‌ای در معادلات بین‌المللی داشته‌اند. انجمن‌های دوستی داعیه‌دار ارائه دیپلماسی غیررسمی و به عبارت دیگر دیپلماسی شهروندی هستند. دولت‌ها، دیپلماسی رسمی خودشان را دنبال می‌کنند در حالی که دیپلماسی ملت‌ها همواره پایدارتر است و جاذبه بیشتری دارد. انجمن‌های دوستی سازوکار مؤثری برای ورود دیپلماسی هستند و همواره می‌توانند با تولید فکر و اندیشه و همچنین گسترش ارتباطات با نخبگان جهان، جوانان و فعالان اجتماعی و فرهنگی به عنوان نهادهای مؤثری در جهت تقویت روابط ملت‌ها گام بردارند.

در نهایت می‌توان چنین استنباط نمود که تحولات دهه‌های اخیر در عرصه بین‌الملل نشانگر این واقعیت است که نقش انجمن‌های دوستی در معادلات جهانی رو به گسترش و به موازات آن نقش دولت‌ها در این ارتباط رو به کاستن است. از آنجایی که این انجمن‌ها در دو عرصه کلیدی یعنی روابط میان ملت‌ها و محیط بین‌المللی ایفای نقش می‌نمایند؛ لذا حوزه فعالیت و کنشگری آنها رو به افزایش می‌باشد و مسئولان حوزه سیاست خارجی می‌توانند بدانها توجه خاصی داشته و قبول نمایند که در جهان مدرن و پسامدرن، آنچه بیش از هر عامل دیگر جهت و روند امور را در روابط میان دولت‌ها و بخصوص ملت‌ها تعیین می‌کند قدرت اندیشه، گفتگو، قلم، درک متقابل، و ارتباطات انسانی است. اهمیت انجمن-

های دوستی به حدی است که فلسفه وجودی آن‌ها توسعه روابط مردمی و دوستانه است و به عنوان نهادی تخصصی و کارآمد در عرصه دیپلماسی غیر رسمی و عمومی محسوب می‌شوند و می‌توانند به عنوان مشاوران ارزشمندی برای نهادهای دولتی و سایر سازمان‌های غیر دولتی و بین‌المللی باشند و از توانایی و ظرفیت مناسبی در جهت گسترش پیوندهای علمی، فرهنگی، توسعه روابط دوستانه میان جوامع مختلف و تحکیم صلح و دوستی ملی و جهانی برخوردار شوند.

منابع:

- جوزف، نای. (۱۳۸۲). *کاربرد قدرت نرم*. ترجمه سید رضا میرطاهر، تهران، نشر قومس.
- حقیقی، رضا. (۱۳۸۶). *فرهنگ و دیپلماسی*. تهران، نشر المهدی.
- هربرت، شیلر. (۱۳۷۷). *وسایل ارتباطی جمعی و امپراتوری امریکا*. ترجمه احمد عابدینی، تهران، نشر سروش.
- صالحی امیری، سیدرضا و سعید محمدی. (۱۳۹۵). *دیپلماسی فرهنگی*. تهران، نشر ققنوس.
- کاظمی، علی اصغر. (۱۳۶۹). *نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل*، تهران: نشر قومس.
- مک لوهان، مارشال. (۱۳۷۷). *برای درک رسانه ها*. تهران، مرکز تحقیقات صدا و سیما.
- میلسن، ژان و همکاران. (۱۳۸۸). *دیپلماسی عمومی نوین، قدرت نرم در روابط بین-الملل*. ترجمه رضا کلهر و سید محسن روحانی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- ونت، الکساندر. (۱۳۸۴). *نظریه اجتماعی سیاست بین الملل*. ترجمه حمیرا مشیر زاده، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- بیک زاده، ابراهیم. (۱۳۷۹). "سازمان های غیردولتی و حقوق بین الملل". *مجله تحقیقات حقوقی*، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۲-۳۱.
- خانی، محمدحسن. (۱۳۸۴). "دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها". *فصلنامه دانش سیاسی*، دوره اول، شماره دوم.
- خرازی، زهرا و محمودندی، آذر. (۱۳۸۸). "تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر منافع ملی کشورها". *مجله مدیریت فرهنگی*، سال سوم، شماره ۶.
- رضائی، علی اکبر و کامران نژادلطفی. (۱۳۹۱). "نقش انجمن های دوستی در توسعه دیپلماسی فرهنگی"، *فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام*، دوره دوم، شماره چهارم.
- ونت، الکساندر. (۱۳۸۵). "اقتدار گرایی چیزی است که دولت ها خودشان می فهمند". در اندرو لینکلینتر (ویراستار). *جامعه و همکاری در روابط بین الملل*، ترجمه بهرام مستقیم، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

-
- مصفا، نسرین. (۱۳۸۶). "حقوق بشر، جهان شمولی و نسبیت فرهنگی". فصلنامه حقوق و علوم سیاسی، شماره دوم.
 - هاس، ارنست. (۱۳۸۵). "مطالعه همگرایی منطقه‌ای؛ تأملاتی در باب شادکامی‌ها و تلخ‌کامی‌های پیش‌نظریه‌سازی". در اندرو لینکلینتر (ویراستار)، **جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل**، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
 - کبریایی‌زاده، حسین. (۱۳۹۰). "نقش انجمن‌های دوستی در توسعه همکاری‌های بین‌دولتی". ویژه‌نامه دومین هم‌اندیشی سازمان‌های مردم‌نهاد و دیپلماسی فرهنگی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی.
 - مشفق، محمد علی. (۸۵/۱۰/۳۰). «قدرت نرم»، *روزنامه اعتماد ملی*. شماره ۲۸۲، صفحه ۸.
 - گلجان، مهدی. (۱۳۹۲/۳/۵). "کارکرد انجمن‌های دوستی در دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی ایران". قابل دسترس در سایت خبری شبکه شورایی عالی انجمن‌های دوستی ایران با سایر کشورها.

- Cummings, Milton C. (2003). **Cultural Diplomacy and the US Government: A Survey**. Washington DC: Centre for Arts and Culture.
- Malone, Gifford D. (1988). **Political Advocacy and Cultural Communication: Organizing the Nation's Public Diplomacy**, US: University Press of America.
- Ninkovich, Frank. (1996). **U.S. Information Policy and Cultural Diplomacy**. Foreign Policy Association.
- Samovar, Larry A. & Richard E. Porter. (2014). **Harmony Inter-cultural Communication: A Reader**. California, California State University.
- Sawhney, Harmeet & George A. Barnett. (2002). **Global Economy and International Telecommunication Networks**, [(s.l.), (s.n.)].
- Nye Jr. Joseph S. (2003). **Propaganda Isn't the Way: Soft Power**. Available at: www.nytimes.com/2003/01/10/opinion.